

علاء الدین - تکش (بیگلریکی)

بحثی کوتاه پیرامون يك كتاب

فیودور - داستایوسکی را کمتر کسی است که با ادبیات خارجی سروکار داشته باشد و نشناسد . این نویسنده در سال ۱۸۲۱ میلادی در (مسکو) متولد و در تاریخ ۲۸ ژانویه ۱۸۸۱ با روحی شکسته و اراده در هم فشرده درگذشت . وی پس از خاتمه تحصیلات مقدماتی ، در رشته مهندسی نظامی در (پترزبورگ) به اكمال تحصیل پرداخت و آنرا با موفقیت پایان آورد ، ولی بعد از دو سال از خدمت دست کشید و نویسندگی پیشه کرد . از کتابهای او تعدادی بفراسی ترجمه و انتشار یافته که (برادران کارامازوف) و (آبله) از آنجمله است . کتابی که نگارنده را به بحثی کوتاه پیرامون آن برانگیخته (خاطره خانه اموات) است که شاید شاهکارش باشد و بوسیله مترجم فاضل مهرداد - مهرین بفراسی برگردانده شده و بسال ۱۳۳۵ خورشیدی در تهران بطبع رسیده است .

داستایوسکی زمانی بگروهی سیاسی پیوست و چون گرفتار شد او را بیازداشتگاهی در سبیری تبعید کردند که بازداشت او مدت چهار سال بطول انجامید . خاطره خانه اموات يك تراژدی بزرگ انسانی است که نویسنده عالیقدر روسی با تجزیه و تحلیل در روحیات زندانیان آنرا پرداخته . مترجم چیره دست در مقدمه مینویسد : « درباره شدت اثریکه مطالعه این کتاب در

خواننده بجا میگذارد ذکر همین موضوع بس موقعیکه امپراتور نیکلا یعنی همان جلادیکه مؤسس خانواده اموات بود آنرا خواند بگردید افتاد!

نگارنده از بحث مسائل سیاسی گریزان است و اگر حالی و مجالی باشد خود را بزمزمه شعری و غزلی مشغول میکند و خوشه چین خرمن علم و ادب بزرگان دانش و بینش میشود. ولی نقل مختصر و مجملی از حالات يك محبوبس یهودی در محل زندان داستایوسکی پرده از روی مطالب و موضوعاتی بیکسو می کشد که در خور توجه و شایان بسی دقت است.

داستایوسکی مینویسد: در زندان ما يك مرد یهودی بود، او یگانه مرد یهودی در زندان بود. این مرد در آن واحد هم محبوب و هم مسخره که هر وقت بیاد او مییافتم نمیتوانم از خنده خودداری کنم، خیلی شبیه بيك جوجه پرنده: اسمش (عیسی فوییح) و پنجاه ساله بود. من کمتر کسی دیده ام که در او اینهمه زیرکی و سادگی و جبن و گستاخی در یکجا جمع شده باشد. وقتیکه به جثه نحیف و کوچکش نگاه کردم نمیتوانستم باور کنم که وی بدون اینکه از پا درآید روزی شصت ضربه شلاق را تحمل کرده است. او به علت ارتکاب بقتل بزندان افتاده بود و با شکیبائی منتظر بود ۱۲ سال دوره زندانش تمام شود. زندگی نسبتاً مرفهی در زندان داشت بعلمت اینکه شغل اش زرگری و جواهر سازی بود و بعلاوه از دانش داروسازی هم بی اطلاع نبود. در عین حال رباخواری و گروگیر هم بود و نیمی از زندانیان باو مقروض بودند! قبل از من بزندان افتاده بود، بعداً برایم نقل کردند یکروز هنگام عصر شایع گردید که سر يك یهودی تازه وارد را تراشیده و او را داخل سلول خواهند کرد. مأمور اجرا او را داخل کرد در دوستش کیسه محتوی لباسهاییکه هم اکنون باو داده بودند؛ داشت. زندانیان چند متلك درباره اصل و نسب و ملیت او نثارش

کردند . یکی از زندانیان جوان در حالیکه دوتا شلوار تابستانی کثیف و پاره پاره در دست داشت از میان زندانیان با فشار عبور کرده در کنارش نشست و دستی بشانه اش زده گفت : خوب دوست عزیز ؛ بالاخره آمدی ؛ من مدت شش سال بشدت در انتظار زیارت قدوم نازنینت بودم ؛ خوب بگو به بینم برای این شلوارها حاضری چقدر بمن بدهی ؟ یهودی بیچاره که در تمام این مدت دوچار وحشت و اضطراب بود ؛ ناگهان در اثر دیدن شلوارهای پاره پاره آنرا از دست جوان زندانی گرفته در مقابل نور قرار داده و بدقت نگاهش کرد . فروشنده در حالی که باو چشمک میزد گفت : تو میتوانی برای اینها يك (روبل) بدهی ولی خوب مواظبت کن من بموقع خود آنها را از تو تحویل خواهم گرفت . سرانجام یهودی معامله را در هفت (کوپک) تمام کرد و پیش خودش به محاسبه پرداخت هفت کوپک باضافه سه در صد جمعاً میشود ده کوپک . جوان گفت مقصود تو سه درصد برای یکسال است ؟ یهودی با تأکید تمام جواب داد ، خیر خیر برای یکسال نه فقط برای یکماه . معامله پایان پذیرفت و جوانی زندانی گفت ای سگ یهودی تو در این دنیا خیلی پیش خواهی رفت . فعلاً خدا حافظ ای یهودی پست که عیسی را فروختی ! علوم انسانی

او در زندان خیلی معروفیت و محبوبیت یافت ، کسی در زندان نبود که باو مقروض نباشد . مرد یهودی در هر کاری پیروزمند بود و مورد تمجید و تحسین زندانیان قرار میگرفت و همینکه از باده پیروزی سرمست میشد آوازی را که تکرار دائمی کلمه يك سیلابی (لا) بود سرمیداد . او با قسم خوردن بمن اطمینان داد که این آهنگ نظیر آهنگی است که ششصد هزار یهودی موقع عبور از دریای سرخ خوانده . او گاهی در بحران حزن و اندوه فرو میرفت و زمانی قاه قاه میخندید و در حالیکه از شدت شعف و مسرت میلرزید به نماز

خواندن میپرداخت. من یکبار از او پرسیدم معنی تغییر حالت ناگهانی از اندوه بشادی چیست؟ او توضیح داد که مقصود از گریه ابراز اندوه یهودیان در موقع سقوط (اورشلیم) و تبعید آنان از میهن شان میباشد و طبق قانون دینی هر یهودی باید تا آنجا که میتواند گریه و زاری کند و حتی بر سینهٔ خود بزند، و در همین قانون دستور داده شده وقتیکه اندوه باوج شدت میرسد بایستی به خاطر آورد که طبق یک پیشگوتی صریح «یهودیان به اورشلیم بر خواهند گشت» و یا بیاد آوردن این موضوع باید خندید و شادمان بود و آواز خواند و دست افشاند.

فاعتبروا یا اولوالابصار

در یران ظاهراً در عصر هخامنشی میترا را بصورت یکی از همراهان و یاوران (آهورا مزدا) میپرستیده‌اند رفته رفته بصورت خدائی مستقل بنام (مهر) الاله آفتاب در آمد. در اوستا (یسنا) نیز سرود و اشعاری در مدح میترا آمده است.

(تاریخ ادیان)